

(زمینخـور)

« نمایشنامه »

آدمها : (گلاب زاده) نماینده انتصابی در شورا !?
(غریبیار غمزده) سابق ریس جنگل های بادام باغ ، در بینی نیزار .
زمان : هنگامه بحران زای حکومت مافیایی !?
مکان : دارالوکاله آقای گلاب زاده .

(پرده بالا میرود ، آقای گلاب زاده که در گذشته ها ، در دوران حکومت های دهشت و وحشت ، انفلاق و اشپلاق ، کسی بوده و کارهای کرده وحشتبارتر از خود کلمه « وحشت » پشت میز کارش نشسته مصروف رنگ کردن پروت های دبلش که آنهم میراث « انفلاق ثور » است میباشد ، او به آئینه کوچک روی میزش خیره گشته ، به دیوار پشت سرش عکس دو آدم ، در دوارایش و لباس متفاوت ، اما با یک کرکتر واحد ومشی مشخص ، پشت به هم چسپیده در یک چوکات آویزان است ، عکس که رو است مردی را نشان میدهد با کلاه پوست قرقل ، پراهن تنبان ، چین سرشانه و ریش رسیده ، در عقب وی عکس مردی مسنی سربرهنه ، دریشی دار ، بانکتایی سرخ ، صورت اصلاح شده ، با یک لبخند محیل و دلک گونه قرار دارد ، آقای گلاب زاده نظریه اقتضای وقت وسنجش های فکری اش روی عکس را دور میدهد ، بویژه عکس مرد نکتایی سرخ را زمانی رو میکند که تنها باشد ، ازین موضوع تنها خدمتگار آقای گلاب زاده که یگانه رازدار وی است خبردارد و بس ، دریک گوشه اتاق قفسه ای قرار دارد که درآن کتاب های قانون جنگل ، جزوه های از کتاب مقدس و کتابهای سرخ بطور نامنظم چیده شده است

خدمتگار (مرد باران دیده وپخته کار ، داخل شده به اطلاع میرساند) صاحب ! آقای غریبیار غمزده سابق ریس جنگل های بادام باغ آمده باشما کار داره ، اجازس داخل شوه ؟
گلاب زاده : خاک ده سر ایقه غریب و غریبه ، آدمه یک دقه آرام نمی مانن ، برو بگو وکیل صاحب نیس .
خدمتگار : صاحب وخت خبر داره که شما ده دفتر استین ، حالی دگه نمیشه که تیرش کنیم ، شما خو میفامین صاحب که ای رقم آدمها بسیار شله استن .
گلاب زاده : میفامم ، اخ اگه همو وخت ها میبود زنده گورش میکدم ، اوبچه تو باش که مه همی کاسه رنگ و آئینه ره ور دارم .

خدمتگار : شماره به رنگمالی نمادن ، صاحب میگن ده ای روزها رنگ ریش و موپام قیمت شده .
گلاب زاده : تو ازکجا فامیدی ؟

خدمتگار : از سیاست های کجدار ومریز پاکستان که رنگ ازاونجه میایه ، با از رنگ فروش پیش شورا ملی شنیدیم ، رنگ موی ، رنگ روی ، رنگ

گلاب زاده : بس ، بس ، خوده مگس هر دوغ نساز ، حد ته بشناس ، پروگمشو ا و آدمه صدا کو .
(خدمتگار خارج میشود ، آقای گلاب زاده با عجله وسایل رنگمالی را در جبه میز گذاشته ، پروت هایش را با دستمال کاغذی نم برداری نموده و عکس رهبر کودتایی را دور داده ، فوتوی رهبر مصلحتی را رو مینماید ، آقای غریبیار داخل میشود ، صحبت ها با یک ادبیات دگر آغاز میگردد)
غریبیار : اسلام علیکم ، آقای گلاب زاده صاحب !

گلاب زاده : (بجایش استاده میشود) سلام از ماست ، آقای محترم غریبیار صاحب ، از دیدن تان بسیار خوشوقت شدم .

غریبیار : تشکر میکنم جناب .

گلاب زاده : بفرمایید ، بشینید ، انشالله صحت جناب عالی خوب است ؟

غریبیار : از شما چه پنهان جناب ، هم خوب است ، هم نیست ، یعنی وضع مزاج بنده خوب است ، مگر روزگار بمیل نیست ، پریشانی هم از همین ناحیه است .

گلاب زاده : خیرت باشد .

غریبیار : خیرت نیست ، هدف از مزاحمت هم همین موضوع است ، اجازه بدهید بدون مقدمه چینی و ضایع نمودن وقت ، خدمتان عرض نمایم .

گلاب زاده : بفرمایید ، در خدمت استم « رفیق » ببخشید « برادر » !!

غریبیار : فرق ندارد جناب ، امروز هر دو کلمه معنای واحدی دارد ، بلی میگفتم : بنده بنا به سفارش یکی از رفقای انقلابی شما ، اینجا آمده ام ، یقین دارم که در رفع مشکل ، بنده را یاری خواهید رسانید .

گلاب زاده : به یقین چنین خواهد بود ، اگر بتوانم از هیچ کومکی دریغ نخواهم کرد ، راستی سفارش شمارا کدام رفیق نموده است ؟

غریبیار : رفیق آفت دوران ، سابق والی بغلان .

گلاب زاده : آه ، بلی ، بلی ، دا نستم ، ببخشید آقا ، آیا شما از جمله موکلین بنده استید ؟

غریبیار : بلی ، بنده فهمیده یا نفهمیده به شما رأی داده ام ، گرچه میدانم در قسمت انتخاب شما رأی ما مردم کدام تاثیر نداشته است ، عرض شود ، من از جمله ناقلین سمت جنوب در شمال استم ، وحالا آواره در شهر کابل .

گلاب زاده : فهمیدم ، شما از جمع کشته شدگان سیاست های « امیر عبدالرحمن و هاشم خان » استید (باخود ، سه تکه نمبر بدل) خوب بفرمایید ، مشکل چیست ؟

غریبیار : صاحب ! قصه دراز است ، خواش میکنم به دقت گوش بفرمایید .

گلاب زاده : بفرمایید ، ولی مختصر .

غریبیار : صاحب بعد ازین که دوره حبس خورا بنام « ضد انقلاب » در محبس پلچرخ سپری کردم ، وبعد از سرنگونی رفقا

گلاب زاده : متوجه حرف زدن تان باشید ، جناب .

غریبیار : بلی ، میخواهم بگویم ، بعد از تحول در دوران زمامداری « برادر ها » با سفارش یک برادر مسلمان همسایه ما که قومندان موزیم کابل بود و با پشاورى ها رابطه داشت ، ریس جنگلات خشک بادام باغ مقرر شدم ، از شما چه پنهان در همان فرصت با پول فروش خانه و زمینک خود در جنوبی ، یک جریب زمینک در ولسوالی پغمان خریدم ، چون فکر کردم دگر به جنوبی نخواهم رفت ، گرچه تذکره اصلاح شده از ولایات جنوب دارم ، خدمت تان عرض شود ، باز وقتی چرخش دوران آمد و پاچاگردشی شد از ترس تازیانه و تفنگدارهای امر بلالمعروف ، از ترس دست و پای بریدن و سنگسار به کشور همسایه پناه بردم ، و اکنون درین دوران و پاچایی جدید ، حکومت رنگارنگ کمان رستمی ، واپس آمدم تا زیر سایه بیرق و تفنگ امریکا آرام زندگی کنم ، اما ای کاش قلم پایم می شکست و نمی آمدم .

گلاب زاده : چرا ؟

غریبیار : چرا چه ، بدبخت و گدا شدم ، نه کار دارم و نه بار ، نه آسایش دارم و نه آرامش ، نه تضمین جانی گذشته ازین ها ، در ملک خودم توهین ، تحقیر و تهدید میشوم .

گلاب زاده : گفتم مختصر بفرمایید ، موضوع اصلی چیست ؟

غریبیار : خواهش میکنم چند لحظه تامل بفرمایید ، حالا بیچاره و درمانده در میدان خدا و راستی ماندم ، همراهی یکدرجن آل و عیال .

گلاب زاده : خواهش میکنم کوتاه کنید .

غریبیار : اجازه بدهید ، بلی دلم به همان یک توته زمینک که در پغمان خریده بودم خوش بود .

گلاب زاده : خوب ، خوب ، مشکل اساسی چیست ؟ اگر بخاطر فقرمالی یا پریشانی وضع زندگی ، یا بخاطر نبود امنیت تشریف آورده باشید ، اشتباه نموده اید ، میدانید رفیق ، ببخشید برادر ، عفو کنید ، آقا از شما چه پنهان ، من یک وکیل انتصابی استم ، نه وکیل انتخابی شما ، دانسته شدید ؟

غریبیار : اینرا میدانم ، ملت هم اینرا میداند .
گلاب زاده : و این را هم بدانید که ما کودتاجیان سابق ، یا بزعم شما انقلابیون و وکلای برحال شورا ملی به دهان ملت پیاز هم پوست نمی کنیم .

غریبیار : اما

گلاب زاده : اجازه بدهید ، به گفته یکی از رهبرهای کودتا ، یا بزعم شما انقلاب که گفته بود : « این ملت گدا گشته ارزش هیچ چیز را ندارند ، او گفته بود : دومیون ازین ملت برای افغانستان کافیسست ، باقیمانده همه را تیرباران کنید » اما من میگویم یک ملیون کافیسست ، همان سردارها ، تفنگدارها مافیای گوناگون ، نیرنگ بازهای سیاسی ، معامله گرهای خاک و دین خدا و اپرچنست ها زنده باشند و بس ، امیدوارم بدانید (اپرچنست) کیست .

غریبیار : بلی ، میدانم (مرتجع) پله بین ، موقع شناس مثل ماش ، آنکه آب را خت کرده ماهی میگیرد ، آنکه به نرخ روز نان میخورد ، آنکه برای نجات و منفعت خودش تنور تباهی را گرم نگهمیدارد ، آنکه
گلاب زاده : بس ، بس ، میدانم دل شما چگونه سوخته است ، و میدانم از کجای شما دود می برآید جناب عالی !
غریبیار : من میدانم که به اجبار و به اساس دیپلوماسی و بازی های سیاسی بنده را با القاب جناب و جناب عالی می پیچانید ، ورنه بخود این زحمت را نمی دهید .

گلاب زاده : خوب به همه حال بگویید ، مگر کودتا تر .

غریبیار : کودتا تر ؟

گلاب زاده : نه ، کوتاهتر . ببخشید .

غریبیار : من با کمال صراحت برای شما فاش میسازم که وکیلی هم قماش شما بنام « شمشیر - یا نداف باشی » آمریک تنظیم آدمخور دوره زمامداری برادرها ، که هم اکنون همپاله و همکاسه جناب شما استند ، با زور چوکی و مصونیت اش درشورا ، با اتکاء به پول های بادآورده « وهاب » منش های تازی ، و با نیروی تفنگدارهای تحت فرمانش و به یاری و همدستی « ولسمشر » درپهلوی غضب هزارها جریب زمین دولتی و غیر دولتی ، زمینک من را هم لقمه واپسین نموده ، امیدوارم دانسته باشید منظورم کی است ؟

گلاب زاده : میدانم از کی حرف میزنید ، درست گفتید ایشان از قدیم و ندیم همراه و همپای ما بوده اند ، آن همه جنگ های زرگری (چپ و راست) بین ما جز فریب مردم و دغا و جفا به آنها چیزی دیگری نبوده است ، بفرمایید بگویید کدام روباه دُمش را گزیده است ، که من چنین کنم .

غریبیار : بلی ، میدانم ، ملت هم میدانند که جنگ بالای لحاف ملا بوده ، اما این جنگ های زرگری چپ و راست شما ، زیاده روهای مرتجع ، عقبگرا های تاریخ زده و بانی های دموکراسی و ضد تروریزم ، وطن ما را برباد و ملت را تباه کرد ، آخر چرا ؟

گلاب زاده : معما نیست ، ما همه این کارها را به حکم منافع خویش و امر بادرها خویش انجام دادیم ، باز وطن بی وطن ، عرض شود ، آنکه زرنگی و کاردانی داشت در تمام این دوره ها و جنگ های خانمانسوز در پناه ما مصون بوده و به نوای رسیده اند ، و کسانیکه عشق به وطن داشته اند ، با دست ما گورشان کنده شده است ، و خدمت تان عرض شود ، که من و امثال من جز خدمتگذاری به ارباب های خود وظیفه دیگری نداریم ، اینکه به سر ملت چه می آید اصلا مهم نیست .

غریبیار : اما ، جناب !

گلاب زاده : اجازه بدهید ، تصدیق میکنم که ما نسبت به میهن و مردم درستکار و امین نبوده ایم ، اما باید بدانید که در بازی های سیاسی ، (بویژه سیاست های استعماری) هرگونه خیانت و جنایت رواست

(خنده چندانش آوری نموده با دو انگشت پروت هایش را تاب میدهد ، چون رنگ روی پروت ها خشک نگردیده ، بی توجه با همان انگشت های آلوده با رنگ ، رخسار چپ اش را سیاه میسازد)
غریبیار : بلی من هم تصدیق میکنم که شما همه بنام دفاع از وطن ، بیوه ویتیم ، کارگرودهقان دریک همراهی نامقدس خاک همه را به توپره نمودید ، واین کار تان با کمال بیشرمی هنوز هم ادامه دارد !!؟
گلاب زاده : بلی ، تا ما باشیم این سلسله ادامه خواهد داشت .
غریبیار : من ایمان دارم که یکروز این همه ستم و بیداد تمام میشود ، راستی به شکایت من چه ترتیب اثر میدهید ؟

گلاب زاده : شکایت شما ؟ چون ازطرف رفیق (آفت دوران) سفارش آورده اید ، حوصله نموده تا اکنون به چتیای شما گوش داده ام ، مگر این دلیل نمیشود که مقابل رفیق یا برادر عزیزم جناب شمشیرخان نداف باشی صاحب استاده شوم ، هرگز .

غریبیار : چرا ؟

گلاب زاده : چون زور دارد ، این (رفیق و برادر ما) شمشیرخان صاحب نداف باشی ، بسیار زورآور است ، او همان آدم است ، که در دوران زمامداری شان به صدها زن بیوه و دختر نیمچه را درکویته بلوچستان برای عرب های عیاش بفروش رسانید ، ازین موضوع همه خبر دارند ، همین آدم است که گفته بود : « خاک کابل باید سه متر کنده شده ، با خاک نو تبدیل گردد ، زیرا خاک کابل مردار و پُر از گناهست ... »

غریبیار : مگر ، چطور که خودش درهمین کابل ، درهمین خاک پُر از گناه مشغول حکمرانی و چپاول خاک و زمین است .

گلاب زاده : چون زور دارد ، خودش در شورا گفت : « که میدانه غیر مجاهد ، کسی دیگی زده نمیتانه » یعنی خودشان ، زور دارند ، می فهمی چه میگویم ؟

غریبیار : بلی ، اما آقای گلاب زاده ، ببینید صدراعظم سابق (گوساوو) لوی درستیز و وزیرداخله آن بجرم جنایات جنگی و قتل های دسته جمعی مردم مُلکی در (درهالند) محاکمه شده مورد بازپرس و اشد مجازات قرار میگیرند ، درحالیکه در کشورما این جنایتکارها و قاتل های بیشتر از میلیون انسان بیگناه ، مخربین بیشترین قسمت وطن ، و بربادکننده های حیات مادی و معنوی ما تقدیر میشوند ، به مقام های بالاتر ارتقا مییابند و حاکم بر سرنوشت مردم میشوند ، آخر چرا ؟

گلاب زاده : گفتم ، چون زور دارند ، و زور کسی درین مُلک به آدمهای زورآور نمیرسد .

غریبیار : (یعنی مُربی داری مُربا بخو) خوب ، شاید کدام راه دیگری هم وجود داشته باشد ، توجه بفرمایید .
گلاب زاده : شما غیر مستقیم از رشوه حرف میزنید ، درست است که دستگاه تا خرخره در فساد اداری غرق است ، من زیاد پول دوست و رشوه ستان نیستم ، برای من همان چند ملیونک که در زدوبند های سیاسی یا از دست بادهای خود گرفته ام کافیهست ، باز شما برای من چه داده میتوانید ، ببخشید از نام و نام فامیل تان پیداست که هیچ .

غریبیار : جناب عالی در اشتباه اند ، من اگر پول میداشتم برای خودم حلوا می پختم ... پیش شما صرفنظر از سفارش رفیق آتشین تان ، به امید همان رأی آمده ام ، که از من گرفته اید ، حالا به هر عنوان که بوده باشد .

گلاب زاده : پیشتر گفتم که من از طریق رأی شما فقیر ، فقرا وکیل نشده ام ، (مثل که ولسمشر) رییس دولت نشده است ، من به اساس سازش ها ، لزوم دید و غیره انتصاب و وکیل شده ام ، حالا فهمیدی ؟
و نمیخواهم بخاطر تقاضای شما ، مقام مقدس وکالت را به لجن بکشم .

غریبیار : بسیار ببخشید ، پس شما حاضر نیستید که رفع مشکل بنده را نمایید ؟

گلاب زاده : نه آقا ، هرگز نه ، خواهش میکنم موقف و جایگاه خود را بشناسید .

غریبیار : آقای وکیل !! باور کنید بسیار بیچاره شدیم ، از زیادت بدبختی و ادبار نزد شما آمده ام ، مدت ها میشود از خیرات حکومت شما بیکار و بی روزگار استم ، دگر تحمل فقر و تنگدستی را ندارم ، شما بگویند چکنم ، باز اگر همان زمینک پغمان خودم را میداشتم یک چیزی میشد ، حالا نمیدانم چه چاره کنم ؟ گلاب زاده : من نمیدانم ، فقط از اینجا بروید .

غریبیار : کجا بروم ؟ من یکی از افراد این کشور استم ، من حق دارم مثل یک انسان زندگی کنم ، و شما برای دفاع از حقوق ما وکیل شده اید ، ما

گلاب زاده : نخیر ، ما برای دفاع از حقوق هم پیمان های خود ، از زمینخورها ، زورگوی ها ، تفنگ سالارها ، متجاوزها ، جنگ افروزها ، قاچاقبرها و دولت مافیایی وکیل شده ایم ، نه از شما غریب غریبه ها ، امید فهمیده باشید .

غریبیار : خواهش میکنم راه حلی نشان دهید .

گلاب زاده : بروید کنار جاده بنشینید ، تا کدام بمب انتحاری بدتان برسد و از غم زندگی خلاص شوید ، کدام حرف دیگر دارید ؟

غریبیار : آقای گلاب زاده ! فراموش نکنید که عنقریب زمان انتخابات فرا میرسد ، باز با شناخت شما من یا مردم به شما و امثال شما رأی نخواهیم داد .

گلاب زاده : برو بابا خدا پدرت را بیامرزد ، رأی شما پشیزی ارزش ندارد ، میدانید این همه صحنه سازی ها بنام رأی گیری و انتخابات از همان بازی های سیاسی است ، باز مشکل نیست ما یا بزور ، یا به پول ، یا به پلور رأی شما فقیر ، فقرا را بدست میاوریم ، یا به صندوق های رأی دستبرد زده کارت های رأی را به مفاد خود جابجا میکنیم ، گذشته از همه این حرف ها ، وکیل ، وزیر ، سفیر و ریس این مُلک را ابرقدرت ها پیش از پیش انتخاب مینمایند و بدون سوال از شما ملت آنها را به کرسی مینشانند ، مثل که تا حال چنین بوده ، دانستید ؟

غریبیار : بلی دانستم ، مگر ما را خواب بُرده که نمیدانیم گپ چیست !؟

گلاب زاده : بلی ، شما بیشتر از دوسده میشود که بخواب رفته اید ، خواب سمور و ما از گرده تان تسمه میکشیم ، شما را ما با بدبختی های رنگارنگی ، یا با نام های گوناگون گرفتار و مصروف ساخته خود بکام دل میرسیم ،

غریبیار : بلی ، میدانم که شما و امثال شما دشمن های وجدان مُرده و زرنگی استید ، برای شناسایی و شکست شما در عرصه سیاست ، کیاست و آگاهی سیاسی لازم است ، ما میدانیم که با توکل و دعا ، با گریه و زاری ، با آه و ناله و با نذر و نیاز به حق و آزادی خود نمیرسیم ، باید با قهر و نفرت ریشه های شما سوختانده شود ، تا نشود که باز درین خاک ما و اُ گرفته منبع بربادی ها و بدبختی های بیشتر گردد .

گلاب زاده : حالا که دانستی ، کدام گپ دیگر باقیمانده است ؟

غریبیار : بلی ، قبل از رفتن میخواهم بگویم : با این دستبازی های سیاسی مُردار ، روی چپ تان سیاه شده است ، یعنی بیشتر از تمام روی تان که سیاه ماندگار است .

(پرده)